

امام‌شناسی از منظر حکمت متعالیه

معصومه سالاری‌راد^{۱*}، امیر عباس علی‌زمانی^۲
۱. عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور کرمان
۲. استادیار گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران
(تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۸/۱۶؛ تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۱۰/۲۵)

چکیده

در مکتب تشیع، امامت یکی از اصول مسلم اعتقادی است. این اصل در ردیف مقام نبوت جای دارد. متفکران و اندیشمندان زیادی همواره در طول تاریخ تشیع، در قالب مکاتب فلسفی و کلامی به اثبات و تبیین این اصل پرداخته‌اند. آن‌ها ویژگی‌های دارنده این مقام را به طور مفصل تفسیر کرده‌اند. در همین راستا، حکمت متعالیه به عنوان یکی از مکاتب مهم فلسفی در جهان اسلام به تبیین و تحلیل شئون و جایگاه امامت پرداخته است. پیروان این مکتب که در رأس آن صدرالمطالین شیرازی است، مباحث مهمی را حول این محور تفسیر کرده‌اند. از جمله این مسایل می‌توان به اثبات اصل امامت به عنوان یکی از مبانی اعتقادی، عینیت مقام امامت، وجود امام و ضرورت عقلی آن، نص بر امامت، شیوه تعیین و انتصاب وی، بیان مبنای فلسفی اوصاف امام و پیوند این اوصاف با امام و عدم امکان قطع رشته امامت از روی زمین اشاره کرد.

در این مقاله سعی بر این است که در راستای نظام فلسفی حکمت متعالیه و با تکیه بر آیات قرآن کریم و احادیث ائمه اطهار (ع) به شرح و تبیین موارد یاد شده، پرداخته شود و در همین زمینه، مقایسه‌ای میان شیوه اثبات امامت از دیدگاه فلاسفه (خصوصاً حکمت متعالیه و مشاء)، متکلمان اشعری، معتزلی و شیعه اثنی عشری صورت می‌گیرد.

واژگان کلیدی

امامت، ولایت، حکمت متعالیه، لطف، امکان اشرف.

مقدمه

در فرهنگ شیعی در کنار معرفت به توحید و نبوت، هیچ اصلی به اهمیت و عظمت اصل امامت نمی‌رسد. رکن عظیم تشیع، محور وحدت امت، نگهبان گوهر ناب دین و تداوم بخش خط رسالت است. امامت در لغت به معنای دوستی، یاری دادن، به دست گرفتن کاری، فرماندهی کردن و... است. در اصطلاح، منصب الهی و خدادادی است که دربرگیرنده همه فضیلت‌ها و کمالات انسانی است. طبق این تعریف، امامان معصوم(ع) از سوی خداوند و به وسیله پیامبر (ص) تعیین می‌شوند و دارای همان فضایل و امتیازات پیامبر (ص) (به جز مقام نبوت) هستند. امامت همانند نبوت به دو قسم امامت عامه و خاصه تقسیم می‌شود. امامت عامه؛ یعنی مجموعه فضایل و ویژگی‌هایی که مختص به یک امام نیست، بلکه مشترک میان همه افرادی است که در منصب امامت قرار دارند. امامت خاصه؛ خصایص و اموری که مختص به امام خاصی است. همان طور که در بحث نبوت عامه پرسش‌هایی از قبیل؛ ضرورت وجود سفیر و واسطه بین خدا و خلق (که همان نبی و پیغمبر است) چیست؟ پیامبر باید واجد چه اوصافی باشد؟ راه شناخت پیغمبر کدام است؟ دلایل اثبات نبوت پیامبر کدامند؟ و... در باب امامت عامه نیز این سؤالات مطرح می‌شود.

حکمت متعالیه در کنار دیگر مکاتب فلسفی نقش برجسته‌ای در تاریخ فلسفه اسلامی به خود اختصاص داده است. صرف نظر از امتیاز مهمی که از سایر علوم الهی مانند عرفان نظری، حکمت مشاء و اشراق، کلام و حدیث دارد، جامعیت این مکتب در این است که برخلاف سایر علوم، اهل شهود را در کنار اهل بحث به علم یقینی می‌رساند. علاوه بر آن، حکمت متعالیه مجموعه علوم شهودی و عقلی نیست که اگر کسی از هر کدام به اندازه کافی آگاهی داشته باشد، حکیم متاله باشد، بلکه حکمت متعالیه حقیقت بسیطه‌ای است که به سبب این بساطت، کمال‌های علوم ذکر شده را به نحو احسن و اکمل دارا است. اصول بنیادین این مکتب در قرن دهم هجری توسط ملاصدرای شیرازی تنظیم شد و ایشان به تبیین بسیاری از اصول و مسایل دینی پرداخته است. برخی از این مسایل عبارتند از: در این مکتب عمر حقیقی هر انسانی را همان حرکت جوهری وی تشکیل می‌دهد. اصالت از آن وجود است و این وجود اصیل، واحد است و نه کثیر و بسیط است و نه مرکب و قبل از رسیدن به تجرد تام، دائماً در سیلان و دگرگونی است (حرکت جوهری). این وجود پیوسته در پرتو تحول درونی از جسمانیت به تجرد می‌رسد و به مرحله‌ای می‌رسد که جامع همه معارف الهی است و دربرگیرنده تمام کمالات و فضایل است. این مرحله تحت عنوان انسان کامل نام گرفته است. مصداق انسان کامل شخص نبی و امام است. صدرالمتألهین شیرازی به عنوان یک حکیم متاله شیعی، بر پایه استدلال و شهود در مهم‌ترین

آثار فلسفی اش همچون اسفار، شرح اصول کافی و مفاتیح الغیب به بررسی ابعاد مساله امامت پرداخته است. در این نوشتار سعی بر این است که امامت بر طبق موازین حکمت متعالیه (که توسط ملاصدرا تبیین شده است) طرح و بررسی شود.

معنا و مفهوم امامت و ضرورت آن

امام رضا (ع) فرموده‌اند: «ان الامامه اجل قدرا و اعظم شانا من ان یبلغها الناس بعقولهم او ینالوها بارایهم او یقیموا اماما باختيارهم» (کلینی، بی تا، ص ۵۱۸).

«جداً شأن امامت برتر و بالاتر از آن است که با عقل و اندیشه عادی بتوان شناخت یا با رأی و نظر مردم آن را به دست آورد یا با تعیین و انتخاب مردم آن را تعیین کرد».

امام، واژه عربی است و به معنای پیشوا، پیشرو، سرپرست و مقتدا می‌باشد (این منظور، ۱۴۰۵، ص ۳۴). غالباً این واژه نزد عرب، چیزی است که پیروی و اطاعت می‌شود؛ اعم از این که آن چیز، انسان باشد که افعال و گفتارش پیروی می‌شود، یا کتاب؛ خواه این که به حق باشد یا به باطل. اما در اصطلاح متکلمان، واژه امامت و امام دارای مؤلفه‌های متعددی است (یزدی مطلق، ۱۳۸۱، صص ۶-۴). که عبارتند از:

الف) جانشینی پیامبر: امام فردی است که بعد از پیامبر جانشین وی می‌باشد. کسانی که در تعریف امامت صرفاً قید جانشینی پیامبر را ذکر کرده‌اند، معتقدند که امام کسی است که بعد از پیامبر بر مسند خلافت می‌نشیند. از دیدگاه آن‌ها دارنده این مقام هر شخصی می‌تواند باشد. در این تعریف، به نوعی امامت با خلافت پیوند خورده است و از نقطه نظر آن‌ها لزومی ندارد که امام مانند پیامبر، معصوم باشد و اوصافی را داشته باشد که پیامبر(ص) واجد آن‌ها بوده است.

ب) ریاست عامه: «الامام رئاسه عامه فی الامور الدین و الدنیا» (کلینی، همان، ص ۳۳۲). اغلب متکلمان ریاست عامه یا ولایت بر همگان را در تعریف امامت آورده‌اند. برخی از علمای شیعه معتقدند، پیامبر(ص) به اعتبار پیامبری اش ولایت و تصرف در امور امت را ندارد. این عده تصرف در امور امت را جزء جدایی ناپذیر امامت می‌دانند (طوسی، بی تا، ص ۱۱۴). برخی از علما قید «حفاظت از شریعت» را در تعریف امامت ذکر کرده‌اند (طوسی، ۱۴۰۵، ص ۴۵۷). مراد آن‌ها این است که حفظ شریعت به معنای استمرار نبوت، در دین خاتم و نگهبانی آن است.

ج) واجب الاطاعه بودن: واژه «ولایت و سرپرستی» در تعریف امامت، معنای وجوب اطاعت را به دنبال دارد. تصریح به این قید در تعریف امامت، تأکید بر این است که امام صرفاً راهنما نیست، بلکه والی و پیشوا است. در واقع، هر امامی واجب الاطاعه می‌باشد و این وجوب منحصرراً مفهوم حقوقی ندارد، بلکه مفهوم دینی دارد و بدین معناست که «عدم اطاعت از امام گناه می‌باشد» (ایچی، ۱۳۲۵، ص ۳۴۵).

بنابراین امامت را این گونه می‌توان تعریف کرد:

ریاست عامه دینی امت مسلمان در امور دینی و دنیوی، و به گونه‌ای است که به جانشینی پیامبر(ص) و برای حفظ و تداوم شریعت الهی است (عزیزی، غفارزاده و احمدی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۲). در رابطه با ضرورت و اهمیت اصل امامت باید یادآور شد که، اولاً؛ پیامبر(ص) در زمان حیات مبارک‌شان سه وظیفه خطیر دریافت و ابلاغ وحی، تبیین و تفسیر آن و رهبری جامعه اسلامی را برعهده داشتند، بنابراین بنا به ضرورت عقلی پس از ایشان که وحی به اتمام می‌رسد، جامعه اسلامی نیازمند وجود شخصی می‌باشد که به تبیین وحی الهی و رهبری امور دینی، دنیوی، سیاسی و اجتماعی مردم بپردازد و ضرورتاً باید دارای اوصاف و ویژگی‌های پیامبر(ص) باشد. ثانیاً؛ پیامبر گرامی اسلام در طول دوران حکومت‌شان مجال نیافتند که جزئیات و تفصیل مربوط به تمام احکام و دستورات الهی را بیان کنند، به همین دلیل، بعد از ایشان جامعه به وجود افراد عالم و بری از خطا که جانشین پیامبر(ص) باشند، نیاز داشت. ثالثاً؛ بعد از رحلت پیامبر(ص) بازار جعل احادیث و سخنان منتسب به ایشان داغ بود. افراد با انگیزه‌های متفاوت به جعل احادیث پیامبر(ص) می‌پرداختند، در این فضا وجود امام معصوم مبرا از گناه و اشتباه، کاملاً ضروری بود، تا با جدا کردن حق از باطل، هادی مردم باشد و ریشه دروغ و دروغ‌پردازی را بسوزاند. از آنجا که امامت در کنار معاد، یکی از اصول بنیادین اعتقادی مسلمانان است و شخص امام مردم را به اصل معاد و زندگی اخروی تذکر می‌دهد، اشاره اجمالی به اهمیت معاد خالی از لطف نمی‌باشد، زیرا دعوت به دین، زمانی معنا دارد که زندگی پس از مرگ جزء آن باشد. در این باب به قرآن مراجعه می‌نماییم و به چند آیه شریفه استناد می‌کنیم؛ «آیا گمان کردید، شما را بیهوده آفریده‌ایم، و به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟!» (مومنون، ۱۱۵). «سلام بر من، در آن روز که متولد شدم و آن روز که می‌میرم و آن روز که زنده برانگیخته خواهم شد» (مریم، ۳۳).

صفات ائمه اطهار(ع) و مبانی فلسفی آنها

چنانچه ذکر شد، امامت یکی از اصول اعتقادی پیروان مکتب تشیع می‌باشد. از دیدگاه این مکتب جانشین پیامبر(ص) باید دارای صفاتی باشد که به طور کلی عبارتند از:

مقام امامت، مرتبط با استعداد و قابلیت عینی خاصی است که این قابلیت محصول عنایت الهی است، لذا اکتساب شخص یا انتصاب و انتخاب مردم هیچ نقشی در تحقق آن ندارد.

امام دایماً توسط الهام و امداد غیبی مورد حمایت و تأیید است. به همین دلیل است که در هر زمانی، امام از بالاترین درجه علم و آگاهی برخوردار است و تمام مصالح و اسرار سعادت مردم زمان خود را می‌داند.

امام ناظر بر همه حوادث و رفتار تمام موجودات است.

امام دارای ویژگی عصمت است، لذا در هر عصری امام از بالاترین درجه فضیلت اخلاقی و عملی برخوردار است (باتقواترین).

امام دارای قدرت خارق‌العاده‌ای است که می‌تواند کارهایی را در قالب معجزه و کرامت در حوزه علم و عمل انجام دهد.

در هر عصر و زمانی صرفاً یک فرد تحت عنوان امام، مرجع دین و دنیای مردم است. مادامی که انسان‌ها بر روی کره زمین وجود دارند، ولو این که تنها یک انسان موجود باشد، جهان خالی از امام نخواهد بود.

پیروی از امام در ظاهر و باطن و در امور مرتبط با دنیا و آخرت موجب سعادت و مخالفت با وی عامل شقاوت و بدبختی است (کلینی، همان، ص ۶۹۴).

بعد از ذکر مهم‌ترین صفات امام، آنچه اهمیت فراوان دارد، بیان مبانی فلسفی این صفات است. منظور از مبانی فلسفی، این است که مبنای واقعیت و عینیت این صفات در وجود امام چیست؟ و این که چرا این خصوصیات در وجود امام به یکدیگر پیوند می‌خورند؟

لازم به ذکر است که اوصاف و ویژگی‌های ائمه اطهار (ع) در کتب کلامی با استناد به مبانی کلامی اثبات شده‌اند. مانند: استناد به قاعده «لطف»، استناد به نقل، بهره‌گیری از اصل «قیح تقدم مفضول بر فاضل» (حلی، ۱۴۲۲، ص ۴۹۰) و استدلال بر عصمت امام و وجوب عصمت امام. اما در این مقاله هدف ما تبیین مقام امامت و اوصاف امام بر مبنای اصول فلسفی حکمت متعالیه است. در همین راستا، توجه به چند اصل و مبانی فلسفی ضروری به نظر می‌رسد.

الف) جهان هستی دارای سلسله مراتب و درجاتی است که این مراتب در دو جهت قابل طرح هستند:

۱. قوس صعود و ۲. قوس نزول. در قوس نزول بعد از واجب تعالی که مبدء هستی است، عالم عقول و مجردات تام و بعد از آن، عالم مثال و در نهایت بعد از عالم مثال، جهان ماده واقع شده است. در قوس صعود، ابتدا عالم ماده واقع شده است. بعد از آن عالم مثال و از جهان مثال به عالم مجردات و سپس مبدء هستی می‌رسیم.

قوس نزول لازمه نظام علیت در جهان هستی است. بر اساس تعالیم حکمت متعالیه و بنابر اصل علیت به خاطر ضعف وجودی معلول نسبت به علت خود، هرچه از مبدء هستی دور می‌شویم، مرتبه وجودی موجودات ضعیف‌تر می‌شود.

به اعتقاد ملاصدرا مبنای قوس صعود، حرکت بنیادی و جوهری عالم هستی است. بنابر حرکت جوهری، تمام عالم هستی اعم از ریز و درشت، یکپارچه در حال خروج از قوه به فعل می‌باشند و فعلیت تام، جز با رسیدن به مرحله تجرد تام امکان‌پذیر نیست (صدرالمطالین شیرازی، ۱۳۶۶،

ص ۱۱۸). بنابراین حرکت عالم هستی، به خودی خود، جهان ماده را در مسیر نیل به تجرد قرار می‌دهد.

ب) موضوع تحول و تبدل یک موجود مادی به موجود مجرد و غیرمادی، بدون فرض و قبول اصل اساسی «کون جامع» بودن انسان، امکان‌پذیر نیست (یثربی، ۱۳۷۸، ص ۳).

این اصل بدین معناست که در عالم هستی، هر موجودی حد معین وجودی‌ای دارد، اما یکی از موجودات که همان انسان است، دربردارنده تمام حدود عالم هستی است. به همین دلیل، وی را عالم صغیر نیز می‌گویند. این مضمون ضمن بی‌تی که منسوب به حضرت علی(ع) است، چنین ذکر گردیده است: «و تحسب انك جرم صغیر و قيك انطوي العالم الاكبر» (لاهیجانی، بی تا، ص ۲۱۷).

بنابراین از میان موجودات عالم، تنها انسان می‌تواند میان جهان ماده و عالم مجردات رابطه برقرار سازد. درواقع انسان، پل پیوند تمام عوالم و درجات متعدد جهان هستی است. وجود انسان بستر حرکتی است که از قوه بی‌نهایت تا فعلیت لایتناهی در سیلان است و قوس صعود از پایین‌ترین درجه تا بالاترین درجه آن در وجود انسان تحقق یافته است (صدرالمطلبین شیرازی، ۱۳۸۷، ص ۴۵).

۱. حرکت از ضعیف‌ترین مرحله جماد تا بالاترین مرتبه آن؛

۲. عبور از مرتبه جمادی و رسیدن به مرحله نباتی و سیر در تمام مراحل نباتی و رسیدن به عالی‌ترین آن؛

۳. رسیدن به مرحله حیوان و پیمودن تمام مراحل حیوانیت؛

۴. انتقال از مرحله حیوانیت به عالم انسان و طی منازل انسانیت و رسیدن به درجه تجرد و راه یافتن به آستان حق تعالی؛

۵. فنای در حق و بقای در آن.

ج) بر طبق اصل «اصالت وجود» وجود، سرچشمه و اصل تمام آثار و خواص است. زیرا اصالت به معنای «منشا آثار بودن» است. چون که وجود تحقق خارجی دارد و حقیقت آن مشکک و صاحب مراتب است. پس فعل، اثر، خیرات و کمالات، اوصافی هستند که منشا آن‌ها حقیقت وجود است و این آثار، ذاتی وجود و از آن جدایی‌ناپذیرند. از آن جا که حقیقت وجود دارای تشکیک و دارای مراتب است، آثار وجود هم شدت و ضعف دارند، مثلاً علم، قدرت، حیات و... در

۱. هر چند بحث اصالت وجود یا اعتباری بودن را حکما و عرفای قبل از ملاصدرا مطرح کرده‌اند، اما این مطلب توسط ایشان با دلایل متعدد اثبات و بحث گردید. بعد از وی شاگردان و پیروان مکتب صدرایی به شرح و بسط این موضوع پرداخته و این اصل مبنای بسیاری از اصول فلسفی است و لازمه اثبات و پذیرش بسیاری از قواعد و احکام فلسفی، اعتقاد به همین اصل اساسی است. به همین منظور می‌توان به آثاری از قبیل اسفار، جلد یک، شرح منظومه ملاحادی سبزواری، بدایه الحکمه و نهایه الحکمه علامه طباطبایی و برخی از آثار فلسفی امام خمینی(ره) و شهید مطهری اشاره کرد.

واجب تعالی با قدرت، علم و حیات موجود در عقول و نفوس برابر نیست. درواقع، همه مراحل و درجات وجود دارای کمالات و اوصاف حقیقی وجود هستند. با این تفاوت که همه آنها در این دارندگی یکسان نیستند و هیچ درجه‌ای از وجود خالی از این خواص نیست.

صدرای شیرازی پی بردن به این مطلب مهم را از مختصات فلسفه خود می‌داند و بیان می‌دارد که حکمای قبل از وی خصوصاً ابن سینا از توجه به این اصل مهم بازمانده‌اند و در عین حال، توجه عرفا به این موضوع را می‌پذیرد (همان، ص ۱۷۳).

بنابراین حس و حرکت در درجه حیوانات و ادراک کلیات در مرتبه انسان تحقق دارد. پس فعالیت الهی صرفاً در مرتبه مجردات امکان‌پذیر است و اجسام و حتی نفوس از این ویژگی بی‌بهره‌اند. علاوه بر ملاصدرا، حکمایی از قبیل ابن سینا، شیخ اشراق و... و هم‌چنین عرفای اسلام از قبیل ابن عربی به این حقیقت (که صرفاً وجود مجرد فاعل الهی و ایجادکننده وجود است و سایر موجودات صرفاً فاعل طبیعی‌اند) اشاره کرده‌اند.

بنابراین در وجود انسان که «کون جامع» است، مرز تجرد و مادیت شکسته می‌شود. تمام اوصاف و آثار همه مراتب و درجات وجود، در وجود فردی از افراد انسان امکان تحقق دارد و هر فردی از افراد بشر بر اساس مسأله «کون جامع» و حرکت جوهری، همه مراتب (از نازل‌ترین مرتبه وجود تا عالی‌ترین مراتب آن) را در حیطة و قلمرو وجودی خود دارد. با این توضیح اگرچه تمام پدیده‌های عالم در مسیر تکامل‌اند، اما این تکامل صرفاً در وجود انسان است که می‌تواند به نهایت خود که همان تجرد است، برسد.

د) اساس حرکت جوهری بر حرکت مجموعه جهان ماده است و هر حرکتی به خودی خود مستلزم تکامل و اشتداد است. از آن جایی که حرکت، خروج از قوه به فعلیت است، پس هدف نهایی حرکت، رسیدن به فعلیت تام (تجرد) می‌باشد. بنابراین تمام عالم هستی در مسیر تجرد در حرکت است و این هدف نهایی صرفاً در وجود انسان تحقق می‌یابد و در سایر پدیده‌های عالم با فساد آن پدیده و انتقال اجزای آن به قلمرو وجودی انسان این امر امکان‌پذیر است. یعنی هدف حرکت در سایر پدیده‌ها رسیدن به انسان است (همان، ص ۱۹۷). شیخ اشراق به نقل از بودا و حکمای باستانی، پیدایش نفس و حیات را در انسان امکان‌پذیر دانسته و حیات انواع دیگر موجودات را بر اساس تناسخ، نشأت گرفته از حیات انسان می‌داند (سهروردی، ۱۳۸۰، ص ۲۱۷).

بنابراین هرگاه که مرتبه وجود، درجه‌ای غیرعادی باشد (وجود معصوم) آثار و لوازم آن نیز خارق‌العاده است. اینجاست که معرفت در حد اعجاز (وحی و الهام) و تأثیر در حد اعجاز (معجزه و کرامت) و اراده و رفتار در حد اعجاز (خلق عظیم و عصمت) به هم می‌پیوندند (شربی، همان، ص ۸). اما این ارتباط و پیوند، پیوندی کلامی و اعتباری نیست، بلکه ارتباطی فلسفی و حقیقی است،

پیوندی بر اساس واقعیت و «است‌ها» می‌باشد، نه «بایدها» و این مطلب همان مبنای فلسفی ارتباط صفات ائمه اطهار(ع) با وجود امام و در نهایت، پیوند آن لوازم و اوصاف با یکدیگر است.

تبیین و تفسیر فلسفی صفات ائمه اطهار (ع)

عینیت مقام امامت و صفات امام

امام در قوس صعود موجودات عالم، برترین مقام وجودی را داراست و اوصاف و ویژگی‌های امام (از جمله امامت) از این درجه برتر و عالی‌تر وجود نشأت می‌گیرند. از آن جا که اوصاف و کمالات وجودی، امری خارجی و عینی است، پس انتخاب و انتصاب مردم در تحقق آن‌ها نقشی ندارد.

در همین راستا، ذکر چند نکته مهم و کلیدی جایگاه ویژه‌ای در فهم بهتر این مطلب دارد که عبارتند از:

الف) از آن جا که امامت یک امر ثابت واقعی است که با اراده خداوند در وجود برخی از انسان‌ها تحقق می‌یابد، پس هیچ ارتباطی با انتخاب مردم ندارد، بلکه برحسب دلایل عقلی و نقلی، نصب و تعیین امام، حقی الهی و عهد الهی است. بنابراین باید از سوی خداوند متعال باشد. اصولاً در قوس صعود مقامات بالا به دلیل احاطه بر مقامات پایین قادر به شناخت آنها هستند، اما مراتب پایین این ویژگی را ندارند. به همین دلیل امام باید از سوی خداوند معرفی و منصوب گردد.

ب) امامت، مقامی اعطایی است، نه کسی. انسان که کون جامع است، همه درجات وجودی به صورت بالقوه در وجود او نهفته است. برخی از این درجات را به صورت غیرارادی و ناخواسته کسب می‌کند (مثل عبور از مرحله نبات به حیوان و سپس رسیدن به مرحله انسان)، اما رسیدن به برخی از مراحل وجودی در گرو تلاش و مجاهدت انسان است (به عنوان مثال حرکت انسان از جهان مادی و رسیدن وی به عالم مجردات صرفاً با خودسازی و کوشش امکان‌پذیر است) برخی از افراد انسانی همانند انبیا و اولیای الهی که از محبوبان الهی‌اند سیر آن‌ها در این مرحله نتیجه تفضل و عنایت الهی است.

از آن جایی که سیر ائمه اطهار(ع) مرهون عنایت و جذبه الهی است، بنابر همین تفسیر، مقام امامت همانند مقام نبوت در گرو سن و سال نیست.

امام دایماً مورد امداد الهی و الهام غیبی است.

– امداد الهی و غیبی هم نتیجه مرتبه والای وجودی امام است. زیرا امام هم مانند نبی از درجه وجودی خاصی برخوردار است که آن درجه، غیرعادی و در حد اعجاز است. لذا آثار و صفات آن وجود هم در حد اعجاز است. یکی از آثار آن، علم خارق‌العاده امام است.

د) علم لدنی امام و نتیجه الهام غیبی بودن آن منجر به این می‌شود که امام دارای این اوصاف باشد:

- امام برترین عالم عصر خویش است، زیرا وجود وی، بالاترین درجه وجودی زمانش می‌باشد.

- علم امامان (ع)، علمی مستمر و دایمی است که از منبع غیب الهی نشأت گرفته و رو به افزایش است.

هرگاه امام اراده کند که چیزی را بداند، خداوند متعال وی را تعلیم می‌دهد (همان، ص ۶۹۱).

- علم ائمه اطهار (ع)، تنها علم میرا از خطا و لغزش است (همان، ص ۶۳۷).

هرگاه آنها کسی را می‌یافتند که از لحاظ درجه وجودی هم سنخ‌شان بود، از همه چیز خیر می‌دادند (همان، ص ۶۸۴).

امام ناظر بر همه حوادث جهان و رفتار انسان‌ها است. به استناد مسأله «وحدت وجود» و «تشکیک وجود» (طباطبایی، ۱۳۷۹، ص ۱۸۶). امام به دلیل داشتن بالاترین درجه وجود، در رأس هرم امکان قرار دارد (یعنی به استناد قاعده امکان اشرف، امام اشرف ممکنات و مخلوقات است). که این مطلب مسایل ذیل را نتیجه می‌دهد:

الف) حاکمیت تکوینی امام بر جهان ممکنات (کلینی، همان، ص ۶۸۶)، زیرا امامان (ع) واسطه فیض الهی‌اند و خداوند متعال امور عالم را به آن‌ها افاضه کرده است.

ب) نظارت و اشراف کامل امام بر روند حوادث، خصوصاً بر رفتار و منش انسان‌ها. امام دارای ویژگی عصمت است و در بالاترین درجه تقوی و فضیلت قرار دارد. از جمله آثار وجودی ائمه اطهار (ع) می‌توان صفت عصمت (دوری از خطا و گناه) را نام برد، زیرا گناه و لغزش معلول جهل و نادانی است و امام (ع) میرا از هر نقض و عیبی است. عموماً مراتب عالی وجود اسیر مراتب پایین‌تر از خود نمی‌شود و رأس هرم هستی (امام) هرگز مقید مال و زیور دنیا نخواهد شد. از دیگر معانی عام عصمت، ظالم نبودن است که معنای گناه و خطا را هم دربر دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

«واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه قال این جاعلک للناس اماما قال ومن ذریقتی قال لا ینال عهدی الظالمین» (بقره، ۱۲۴).

به استناد آیات قرآن کریم، شرک، سرکشی کردن به نفس خویش، به دیگران ضرر رساندن، از حدود الهی تجاوز کردن و... از مصادیق ظلمند، که امام میرا از آن‌ها است. از این تحلیل به چند نکته اساسی می‌توان رسید:

- معصوم بودن امام از گناه و خطا

- رهبریت مصون از انحراف در انحصار امام است و با وجود معصوم، پیروی از غیرمعصوم خلاف عقل و منطق می‌باشد.
- استقامت و ماندگاری در ولایت امام، واجب و ضروری است.
- پیروی از امام معصوم عقلا و شرعا واجب و الزامی است.
- تحقیق برای معرفت و درک رهبر معصوم لازم و حتمی است.
- با کوتاهی و اهمال در معرفت امام و تسلیم امام معصوم شدن، اعمال انسان ارزش نداشته و غیرقابل قبول است.
- امام مصدر کرامت است.

با توجه به این نکته که فاعلیت الهی (قدرت بر ایجاد ماهیات معدوم و اعدام ماهیات موجود) و تصرف در جهان هستی، در انحصار موجودات مفارق از ماده است و انسان بر اساس مسأله «کون جامع» زمانی که به مقام برتر وجود (مرتبه تجرد) دست یابد، در واقع به مقام «کن» نایل شده است و شایستگی فاعلیت الهی را دارد و بدان دلیل که امام در عالی‌ترین مرتبه وجود قرار دارد، فاعلیت الهی در شأن اوست و همان طور که علمش در حد اعجاز و خارق‌العاده است، پس قدرتش نیز در حد اعجاز می‌باشد.

نتیجه این بحث آن است که:

- امام به عنوان «انسان کامل» خلیفه خداوند بر روی زمین است و مظهر اسم جامع «الله» است که مستجمع جمیع صفات جمالیه و جلالیه حق است.
- ظهور کرامت و اعجاز از امام امری است، مطابق با عقل و منطق، چنان که در تاریخ زندگی ائمه اطهار (ع) به کرات ذکر گردیده است. در تحلیل و تبیین مسأله کرامت ائمه اطهار (ع) سه اصل مهم نهفته است که عبارتند از: ۱. پیوند علم و قدرت، ۲. علم و قدرت شگفت‌انگیز ائمه اطهار (ع)، ۳. استثنای در علم و قدرت امامان معصوم (یثربی، همان، ص ۱۳).

نکته اول

علم و قدرت خارق‌العاده هر دو از یک اصل که همان تعالی وجود است، سرچشمه می‌گیرند. علم پایه قدرت است و بر قدرت تقدم دارد. لازمه داشتن قدرت خارق‌العاده بر ایجاد اعمال و کارهای عجیب و غریب، داشتن علم و آگاهی لازم در آن زمینه و اشراف کامل به کاری است که باید انجام شود.

نکته دوم

سؤال اصلی قابل طرح در این جا آن است که چرا ائمه اطهار (ع) با داشتن علم و قدرت شگفت که حتی زمان مرگ خودشان را هم می‌دانند، دست به کاری می‌زنند که به شکست و

گاهی مرگ‌شان می‌انجامد؟ در پاسخ باید گفت: علم ائمه اطهار (ع) تا حد زیادی شبیه و نزدیک به علم حق تعالی است و علم حق تعالی پایه قضا و قدر الهی است، پس علم امامان معصوم (ع)، علم به قضا و قدر است و رفتار و اعمال آنها، حرکت در مسیر قضا و قدر است تا اراده الهی تحقق یابد.

نکته سوم

شاید در طول تاریخ و در ضمن احادیث به مواردی برخورد کنیم که امام از چیزی آگاهی نداشته و یا از عدم علم خودشان سخن گفته‌اند، این موارد را می‌توان این‌گونه تفسیر کرد که ۱. هرچند علم امامان معصوم شبیه و نزدیک به علم خداوند متعال است، اما به دلیل جنبه بشریت و محدودیت وجودی‌شان نسبت به وجود باری تعالی احاطه بر همه چیز ندارند. ۲. اعمال آنها در مسیر و طبق قضا و قدر الهی است. ۳. تقیه و رعایت ظرفیت درک و تحمل مخاطبان‌شان.

امام یگانه زمان خویش است. امام که در رأس هرم هستی قرار دارد، دارای والاترین مرتبه وجود است و واسطه فیض الهی به تمام مخلوقات عالم، اعم از جمادات، نباتات و حیوانات است، باید دارای اوصاف کمالیه‌ای باشد که در خور و شایسته این مرتبه هستی است. از جمله این صفات، ویژگی «وحدت و یگانگی» است. یعنی در هر عصر و زمانی صرفاً یک امام وجود دارد و تنها یک نفر در بالاترین مرتبه وجود قرار دارد. معمولاً هر امامی در واپسین زمان عمر خود، امام بعد از خودش را معرفی کرده و در همان لحظات به واسطه الهام الهی امامت به وی انتقال می‌یابد.

با وجود امام، حجت حق بر خلق اقامه می‌گردد و الهام الهی که دایمی است، تنها لیاقت دریافت آن را، امام معصوم در هر عصری دارد. ائمه اطهار (ع) شهدای حق و شاهدان روز قیامتند. شهید واقعی در فرهنگ قرآن، صرفاً معصوم می‌باشد، زیرا شهید یعنی گواه و منظور شهدای معرکه جنگ نیست. قرآن کریم می‌فرماید:

«لیکون الرسول شهیداً علیکم» (حج، ۷۸).

پس گواهان واقعی صرفاً معصومین هستند و صراط مستقیمی که در هر نماز از خداوند متعال درخواست هدایت به سوی آن را داریم (اهدنا الصراط المستقیم)، راه ائمه اطهار (ع) است، که معصومند و نعمت داده شده و هیچ‌گاه مغضوب و ضال نبوده‌اند (سالاری راد، ۱۳۸۶، ص ۱۸).

هیچ‌گاه عالم هستی خالی از وجود امام نمی‌باشد.

از طرفی وجود امام معصوم واسطه فیض الهی در عالم هستی است و لذا مادامی که جهان هستی وجود دارد، وجود امام معصوم هم ضروری و انکارناپذیر است. اگر در یک آن، جهان خالی از وجود امام معصوم باشد و لحظه‌ای امام نظر خویش را از عالم هستی برگرداند، جهان هستی

نیست و نابود می‌گردد. امام رضا(ع) می‌فرماید: «زمین بدون حجت خداوند ویران می‌شود» (کلینی، همان، ص ۴۵۲).

از سوی دیگر، بنا به نیاز انسان‌ها به هدایت الهی و اینکه راز زیستن انسان‌ها در جهان، هدایت آنها است، امام مشعل فروزان هدایت، امین وحی الهی، مرجع تفسیر و عالم به تأویل قرآن است. به همین دلیل تا زمانی که انسان وجود داشته باشد، امام هم وجود دارد. لذا در معارف و احادیث بزرگان نقل شده است که اگر در دنیا فقط دو نفر موجود باشند، ضرورتاً یکی از آن دو امام معصوم (ع) است.

علامه طباطبایی به عنوان یکی از شاگردان مکتب متعالیه جایگاه وجودی امام معصوم (ع) را در بعد هدایتی این‌گونه معرفی می‌کند که امام، رابط میان مردم و پروردگار در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است. امام دلیلی است که نفوس را به سوی مقاماتشان راهنمایی می‌کند. در باطن از طریق هدایت باطنی و نوعی تأثیر در نفوس، هموار کردن راه تکامل، دادن توفیق درک حقایق (شرح صدر)، باز کردن چشم بصیرت آدمیان در شناخت راه‌های انحرافی و مسلک‌های سیاسی و اعتقادی متعدد، استواری بر صراط مستقیم (که راه خودشان است) و عدم انحراف به سوی ائمه شیطانی و در ظاهر از طریق نشر حقایق و بیان فروع فقهی و اخلاقی، خطابه و... به امر هدایت می‌پردازد (طباطبایی، ۱۳۶۶، ص ۴۵۷). قرآن کریم هدایت امام را هدایت به امر خدا، یعنی ایجاد هدایت می‌داند. هدایت امام صرف راهنمایی از طریق نصیحت، موعظه و آدرس دادن نیست، بلکه دست خلق را گرفتن و به صراط مستقیم الهی رساندن است.

اطاعت امام، سعادت و مخالفت با وی مایه بدبختی است.

با اوصافی که برای امام معصوم (ع) بیان شد، بدیهی است که اطاعت از وی لازم، واجب و منجر به سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها می‌شود و بر عکس مخالفت و درگیری با ایشان مایه شقاوت و گمراهی است. کسی که معرفت و شناخت کافی از امام عصر خویش داشته باشد، می‌داند که وجود امام هم طراز نیازهای ضروری و اصلی وی می‌باشد. به همان میزان که به خوراک و پوشاک محتاج است، نیازمند امام معصوم (ع) و هدایت وی نیز می‌باشد.

شناخت امام و پیروی از وی، مستلزم استعداد ویژه‌ای است.

در روایت آمده است: حدیث آل محمد (ص) صعب و مستصعب (دشوار و دیریاب) است که آن را جز پیامبر مرسل یا ملک مقرب، یا مؤمنی که دلش به ایمان آزموده شده باشد، نمی‌تواند باور و تحمل کند (کلینی، همان، ص ۱۰۴۴).

این نکته بیان‌گر آن است که شناخت و پیروی از مقام امامت، مستلزم کمال وجودی است و داشتن ظرف وجودی متعالی، تعالی روح و صفای باطن است. این ظرفیت و کمال باطنی، استعداد

خاصی است که برای اطاعت از امام معصوم (ع) و ماندن در صراط مستقیم وی و دریافت هدایت الهی از آن وجود الهی لازم و ضروری است.

دلایل وجوب و وجود امامت شیعه در حکمت متعالیه

به طور کلی، برای دستیابی به تکامل، وجود امام لازم است. خداوند متعال لوازم تکامل و وصال را باید فراهم کرده باشد و محبت خداوند ایجاب می‌کند که انسان‌ها را سردرگم رها نکند. کسی باید بعد از پیامبر باشد که حافظ دین و شریعت الهی باشد. اگر به متون دینی توجه کنیم، می‌بینیم با وجود قرآن و سنت نبوی، حجت تکمیل نیست. زیرا تمام مسایلی که انسان نیازمند آن‌ها است، ذکر نشده و باید کسی باشد که مفسر کتاب و عالم به تأویل آن باشد. بنابراین وجود امام را برای حفظ دین و نیاز مردم ضروری می‌داند.

به طور کلی، دو گروه معتقد به وجوب عقلی امامت هستند. ۱. برخی از اهل سنت از جمله خوارج، مرجئه، بخش اعظم معتزله و شیعه زیدیه، ۲. شیعه اثنی عشری.

دسته اول معتقدند که امامت و تشکیل نظام سیاسی «واجب کفایی» است، یعنی اقدام به امر امامت تکلیف همگانی است و اگر یکی از مسلمانان اقدام به چنین وظیفه‌ای کرد، از عهده دیگران ساقط است. بر طبق این دیدگاه امامت یک نوع مصلحت عمومی است که امت مسلمان در قبال آن مسؤولیت دارند. زیدیه هم بر وجوب عقلی امامت به عنوان یکی از فروع دین استدلال می‌کنند. از دیدگاه پیروان زید بن علی (ع) امامت، ریاست عامه و از اوجب واجبات است. به اعتقاد آن‌ها امامت به دو طریق تحقق می‌یابد: ۱. از طریق «تعین» که صرفاً در اهل بیت (ع) امکان دارد. ۲. از راه «تشریح» (فیرحی، ۱۳۷۸، ص ۲۳۸). تشریح به این معناست که مردم یکی از آل بیت (ع) را که واجد بیش‌ترین شرایط امامت است و مردم را به اطاعت خداوند فرا می‌خواند، به امامت برمی‌گزینند. آن‌ها انتخاب زید بن علی (ع) را اینگونه می‌دانند. دسته دوم، امامت را یکی از اصول اساسی دین اسلام می‌دانند و معتقدند که امامت نه بر مردم، بلکه بر خداوند واجب است و چیزی نیست که به رأی و انتخاب مردم وابسته باشد.

متفکران شیعه در اثبات این اصل به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱. متکلمان شیعی، ۲. فلاسفه و حکمای اسلامی از قبیل ابن سینا و ملاصدرا. از دیدگاه متکلمان شیعی، امامت حکم وجوب عقلی بر خداوند دارد و بر خداوند واجب است که از راه لطف و رحمت، پیامبران و یا امامانی را در میان مردم فرستاده باشد تا راه سعادت و درست زیستن را به آنها بیاموزند، زیرا امامت لطف در تکالیف واجب عقلی و شرعی است و لطف در تکالیف واجب، عقلاً بر خداوند واجب است. چون امامت در جهت لطف در امور دینی از آن جهت که سبب قرب به تکالیف می‌شود و از آن جهت که باعث صلاح در امور دینی می‌شود، بر خداوند واجب است. بنابراین، معنای لطف این است که

مکلفان نمی‌توانند بدون امام تکالیف شرعی و عقلی خود را درک و انجام دهند. باید رهبر و حاکم معصوم و عادل باشد تا به واسطه او به واجبات قیام و از محرمات اجتناب شود.

ابن سینا به عنوان متفکر مکتب مشا نیز قایل به وجوب عقلی امامت است. ایشان از طریق حیات اجتماعی انسان‌ها در بخش سیاست مدن به اثبات امامت می‌پردازد. بدین معنا که انسان ناگزیر از زندگی اجتماعی است و زندگی جمعی ناگزیر از معاملات و ارتباطاتی است که نیازمند قوانین است و قانون هم ناگزیر از وجود قانون‌گذار است (ابن سینا، همان، ص ۵۰۲). از دیدگاه وی نه تنها معاملات، بلکه برخی از عبادت‌ها، سیاست‌ها و اخلاق هم نیاز به قانون‌گذار دارد که ایشان او (قانون‌گذار) را نبی خدا و یا جانشین نبی خدا، یعنی امام، نام می‌نهد.

در حکمت متعالیه، ملاصدرا به چند طریق به اثبات امامت می‌پردازد:

۱. ملاصدرا امامت را مقتضای عنایت ربانیه الهی می‌داند، به اعتقاد وی نیاز مردم به امام از نیاز آنها به منافع ضروری‌شان بیش‌تر است و وجود امام در نظام دین و دنیا و نیاز مردم به کسی که از او اطاعت کنند، ضرورت دارد. اگر خداوند یک مقطع زمانی را بدون امام باقی گذارد، یکی از این سه تالی لازم می‌آید، یا آن که خداوند به وجود چنین نیازی در انسان آگاه نیست، یا این که بر خلق و آفرینش امامی در آن مقطع از زمان قادر نیست و یا در انجام این فعل بخل می‌ورزد. از آن جا که این سه تالی باطلند، پس خداوند هیچ زمانه‌ای را خالی از امام رها نمی‌کند. پس وجوب عقلی نصب امام بر خداوند به دلیل محال بودن نقص، عیب و جهل از وی مشخص می‌شود (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۷۰، ص ۴۸۴). چون ذات خداوند مبرا از هر عیب و نقصی است، پس فعل وی که متناسب با ذاتش می‌باشد، عاری از هر نقصی و در نهایت استحکام و استقامت است. بنابراین رفع نیازهای ضروری مردم بر خداوند واجب است و یکی از آن نیازها، وجود رهبر معصوم و عالمی است که حاکم الهی بر روی زمین است.

۲. ایشان در جای دیگر، از طریق کاملاً فلسفی که همان اثبات وجود حجت الهی از طریق قاعده «امکان اشرف» است، به اثبات امامت می‌پردازد. برطبق این قاعده، لازم است که در تمام مراحل وجود، ممکن اشرف بر ممکن اخس مقدم باشد. بنابراین هرگاه ممکن اخسی وجود داشته باشد، باید قبل از آن، ممکن اشرف موجود شده باشد. واسطه افاضه وجود و ریزش فیض سلسله‌وار از اشرف به اخس است (همان، ۱۳۸۷، ص ۳۴۲). زیرا سلسله وجود در قوس نزول همواره از اشرف به اخس است و این تقدم و سببیت، امری ذاتی و طبیعی است.

ملاصدرا در شرح اصول کافی ذیل حدیث «لو لم یبق فی الارض الا اثنان لکان احدهما الحجه» می‌گوید، نوع نبی و امام، نوع اشرف و عالی از سایر انواع فلکیه و عنصریه است و نسبت حجت به سایر بشر در مرتبه وجود همانند نسبت انسان به حیوان و نسبت حیوان به نبات و نبات به

جماد است. بنابراین انسان علت وجود و غایت حقیقی خلقت سایر موجودات زمینی است که اگر زمین از وجود انسان خالی باشد، همه موجودات (اعم از جماد، نبات و حیوان) نابود می‌شوند. همین‌طور، اگر زمین از وجود حجت الهی خالی باشد، همه آدمیان نیست و نابود می‌شوند. درواقع، آبادانی و بقای انواع مخلوقات مستلزم وجود حجت خدا است. ملاصدرا بر این باور است که حجت خداوند بر خلق همواره با رسول و نبی است و یا امام و ولی. نبوت قطع شدنی است، اما باطن آن که همان امامت است تا روز قیامت ماندگار می‌باشد.

۳. صدرالمتألهین در شرح اصول کافی، فصلی را تحت عنوان «ان الحجج لا تقوم لله علی خلقه الا بامام» باز کرده است. به اعتقاد وی، خدای متعال فرامین و دستورات زیادی را در قالب قرآن کریم فرستاده است. اما این دستورها زمانی الزام‌آور است که در کنار قرآن کریم، رهبر عالم معصوم از طرف خداوند نیز نصب شده باشد. زیرا کسی می‌تواند حجت بر مردم باشد و قول و فعل او، اسوه و پیروی از او حتمی باشد که اولاً، ارتکاب به گناه و خطا و غلبه هواهای نفسانی بر وی محال باشد و ثانیاً، عالم به عوالم متعدد هستی (عالم ماده، عالم مثال و عالم مجردات) باشد. هم‌چنین دارای کرامت‌های خارق العاده، دارای علم لدنی و عالم بر اسرار، متشابهات و ناسخ و منسوخ آیات قرآن باشد و ارتباط متصل بین زمین و آسمان را حفظ کند و تنها معصومین هستند که این اوصاف را دارند و در کنار قرآن حجت بر مخلوقات الهی‌اند. به واسطه وجود این رهبر و پیشواست که نظام سیاسی، رنگ شیعی به خود می‌گیرد و حکم الهی از مجرای واقعی‌اش اجرا می‌گردد.

۴. ملاصدرا این استدلال را در تفسیر حدیث سوم از باب «الاضطرار الی الحججه» بیان کرده است. ایشان نخست تمثیلی را که در متن حدیث آمده است، به عنوان مقدمه ذکر می‌کند. هشام بن حکم در یک مناظره علمی با عمر بن عبید، پیشوای معتزله در بصره، فایده معنوی وجود امام را این‌گونه بیان می‌دارد؛ اگر میان معلومات حاصل از حواس پنج‌گانه اختلاف باشد و سبب بروز شک در صحت و سقم این معلومات شود، عقل به عنوان حکم و امام، اختلاف‌ها را دفع و شک و تردید را از میان برده و حق را نمایان می‌کند. از آن‌جا که وجود عقل برای رفع تعارض میان اعضای حسی مصلحت است، خداوند متعال در ایجاد عقل برای انسان‌ها اهمال نکرده است. هشام نتیجه می‌گیرد، خداوندی که برای رفع تردید حواس و اعضای بدن چنین پناهگاهی آفریده، آیا ممکن است که جامعه انسانی را به حال خود واگذارد و پیشوایی برای آنان تعیین نکند تا اختلاف و تردید آن‌ها را برطرف نماید؟ (کلینی، ۱۴۰۱، ص ۱۷۰). با همین قیاس وجود امام برای امت اسلامی که مردم در زمان ایجاد اختلاف، شک و شبهه و حوادث مهم به ایشان مراجعه کنند نیز لازم و خیر و مصلحت است. از طرفی هر چیزی را که خداوند خیر و مصلحت

بداند، بدان جهت که علم او، فعلی است، آن چیز بالضروره ایجاد می‌شود. پس نصب امام در هر زمانی واجب و الزامی می‌باشد (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۶۷، صص ۴۰۱-۴۰۵). با توجه به این که در حکمت صدرا میان نبی، امام و ولی، مشابهت‌های زیادی است، این استدلال مقدمه پنجم استدلالی است که ملاصدرا بر وجوب بعثت نبی ذکر کرده است، که همان نیاز مردم به حاکمی متصرف و مجری احکام است. بدین معنا که مردم در تدبیر امور زندگی دنیوی و اخروی‌شان نیازمند فردی هستند که امورشان را تدبیر کرده و راه رسیدن به کمال و سعادت را به آن‌ها بیاموزد.

۵. ملاصدرا ذیل آیه ۲۵ سوره حدید، پیرامون لزوم هدایت انسان‌ها توسط انبیا و اولیای الهی مطلبی را ذکر کرده است که می‌توان آن را به عنوان استدلالی بر وجوب وجود نبی و امام در هر زمانی ذکر کرد. ایشان بیان می‌کند که کمال هر انسانی در دو چیز است ۱. آگاهی از حقایق امور، ۲. اتصاف به اوصاف و ویژگی‌های حسنه و دوری جستن از ردائیل و سیئات. به عقیده ملاصدرا انسان در آغاز تولدش از این کمالات بی بهره است و تنها کسانی به این اوصاف نایل می‌شوند که متصل به فیض الهی باشند و امور را از طریق «وحی» یا «الهام» دریافت نمایند. از سویی انسان‌های دیگر (کسانی که متصل به عالم ملکوت نیستند) نمی‌توانند به راه سعادت و نجات استرشاد و استکمال نمایند، مگر به واسطه وجود انبیا و اولیای الهی که کمالات را از جانب خداوند اخذ نموده‌اند. بنابراین در هر زمانی باید نبی یا ولی‌ای وجود داشته باشد تا فرد را به سوی راه حق و کسب کمالات هدایت نماید (همان، ۱۳۸۰، صص ۲۷۵).

۶. صدرالمتألهین در شرح حدیث دوم از باب «ان الارض لا تخلو من حجه» در اثبات وجوب وجود امام می‌گوید، از آن جا که مردم از خطا و اشتباه معصوم نیستند، امکان دارد که زیادت و نقصانی در دین خداوند ایجاد کنند. پس باید امامی باشد که زیادت را برگرداند و نقصان را تکمیل گرداند. بعد از ذکر این استدلال اضافه می‌کند که شاید اشکال شود، عقل آدمی معیاری است که اگر مردم آن را به کار گیرند، از خطا و اشتباه مصون هستند، پس دیگر نیازی به امام نخواهد بود. در پاسخ به این اشکال یادآور شده است که چنین معیاری وجود دارد، اما در بسیاری از مواقع حتی متفکران نیز آن را مراعات نکرده و خطاهای زیادی را مرتکب شده‌اند (به عنوان مثال آرای ضد و نقیض فلاسفه در باب مسأله حدوث و قدم عالم) اگر عقل کفایت می‌کرد، هیچ‌گاه نباید چنین اشتباهاتی در آرای اندیشمندان واقع شود. صرف نظر از این مطلب، برخی از اسرار و رموز دین خارج از محدوده فکر و عقل می‌باشد و برای شناخت آن‌ها به امری فراتر از عقل که همان وحی و الهام موجود در نبی و امام است، نیاز می‌باشد (همان، ۱۳۶۷، صص ۴۷۸-۴۷۹).

۷. صدرا در شرح حدیث هشتم از باب «ان الارض لا تخلو من حجه» در اثبات وجود امام در هر زمانی اظهار می‌دارد که امام در این حدیث از امام جعفر صادق (ع) که فرموده‌اند: «خدا برتر و

بزرگ‌تر از آن است که زمین را بدون امام عادل واگذارد» (کلینی، همان، ص ۳۵). اعم از رسول و امام است. به عقیده ایشان حجت بودن رسول و امام به آن است که با وجود آن‌ها مردم، خالق را می‌شناسند و اگر امام یا رسولی وجود نداشته باشد، مردم خالق خود را نشناخته و چون خالق خود را نمی‌شناسند، کیفیت و نحوه انجام افعالی که آن‌ها را به خداوند نزدیک می‌کند و اجتناب از اموری که آن‌ها را از خداوند دور می‌کند، نخواهند دانست. از آن جا که تکلیف فرع بر شناخت مکلف و مکلف به است، تکلیف از چنین افرادی ساقط خواهد شد و سقوط تکلیف سبب خروج آن‌ها از انسانیت و سقوط به مرتبه بهایم می‌گردد و استحقاق ثواب و عقاب الهی را نخواهند داشت. بنابراین جهت احتراز از این تالی فاسد، باید در هر زمانی امام موجود باشد (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۶۷، صص ۴۸۵-۴۸۶).

علاوه بر استدلال‌های فوق، ملاصدرا استدلالی نقلی بر اثبات ائمه اثنی عشر آورده است. در این استدلال دو واقعیت مهم به اثبات می‌رسد، ۱. این که تعداد ائمه اطهار (ع) منحصر در دوازده تن می‌باشد. ۲. امام دوازدهم حضرت مهدی (عج) می‌باشند. ایشان در لابه‌لای شرح بر حدیث سوم از «ان الارض لا تخلو من حجه» جهت تأکید بر شواهد عقلی، روایات متعددی را از پیامبر اکرم (ص) از ناحیه اهل سنت و شیعه نقل می‌کند که این احادیث اگر چه از لحاظ لفظ مختلفند، اما از جهت معنا به حد تواتر می‌رسند. برخی از آن‌ها عبارتند از: «این دین تمام نخواهد بود تا وقتی که دوازده خلیفه بر آن بگذرد»، «این دین همواره تا دوازده خلیفه، عزیز و منیع باشد»، «مهدی از عترت من، از اولاد فاطمه (س) است، زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد، هم چنان که از ظلم و جور پر بود»، کسی که در عقلش آفتی و بر بصیرتش غشاوتی نباشد، می‌داند این نصوص که صحت‌شان متواتر است، بر این امر دلالت دارند که جانشینان پیامبر اکرم (ص) دوازده امامند و این وصف و عدد صرفاً در ائمه شیعه امامیه وجود دارد (همان، صص ۴۷۹-۴۸۱).

نتیجه

تفکر اسلام ناب محمدی، به استناد دلایل عقلی و نقلی، رهیافت خاصی نسبت به تأسیس حکومت دینی ارائه کرده است. این رهیافت تا حد زیادی در اندیشه شیعه دوازده امامی متجلی می‌باشد. این نظام، صیغه آرمانی دارد و آثار گسترده‌ای در تاریخ اسلام برجای گذاشته است. نظریه امامت در تفکر شیعه، براساس وجود نص، منتسب به پروردگار است که بر زبان مبارک پیامبر (ص) جاری شده و هویت امامان معصوم (ع) را معرفی نموده است. لازم به ذکر است که این مطلب به این معنی نیست که امامت صرفاً یک نظریه سیاسی می‌باشد، بلکه امامت فراتر از این است که در یک نظریه سیاسی خلاصه شود، زیرا شخص امام واسطه فیض الهی، حافظ دین و شریعت، امین خداوند بر روی زمین و هدایت‌کننده انسان‌ها به سوی سعادت و کمال است.

حکمت متعالیه در این تفکر با استناد به قاعده امکان اشرف و وجود برتر، با ابداع لزوم واسطه‌گری در فیض الهی و بقای عالم، به اثبات وجود حجت الهی می‌پردازد. ملاصدرا امامت را مقتضای عنایت ربانیه می‌داند و نیاز مردم به امام را از نیاز آنها به منافع ضروری‌شان بیش‌تر می‌داند و قایل به وجوب عقلی نصب امام بر خداوند است و با اثبات وجوب عقلی امام بر خداوند، تعیین وی با نص و ولایت تشریحی و تکوینی امام، معتقد است که محال است، زمین از وجود امام خالی باشد. از نظر وی امام واسطه فیض الهی، علت غایی و حتی علت فاعلی جهان است. دارنده مقام انسان کامل و سیر و سلوک در چهار سفر عقلی معنوی (اسفار اربعه) می‌باشد، در واقع امام، این مقام و اوصاف آن را به صورت اختیاری و با سیر و سلوک در مقام ولایت به دست آورده است.

ملاصدرا معتقد است که منصب امام در مقام ثبوت، کمال اول و ذاتی است. اما نصب وی در مقام اثبات، کمال ثانوی و عرضی است (همان، ۱۳۷۰، ص ۴۶۱). یعنی در تحقق خارجی و سروری ظاهری، مقبولیت مردم و اقبال عمومی تعیین کننده است. امام در مقام ثبوت از آن جا که وضع قانون از جانب خداست و قانونی که منتسب به خداوند نباشد، دارای ارزش نیست، پس نصب امام به عنوان شرط ثبوت از جانب خداوند است.

در حقیقت مقام امامت در حکمت متعالیه، مقامی است که دارای اصالت قطعی می‌باشد، به گونه‌ای که هرآن چه جز اوست، فرع بر وجود او و به سبب وجود اوست. دارنده این مقام حد اعلا وجود و کمالات و آثار آن را از جمله کمال عقل و نفس ناطقه را دارد که همه این ویژگی‌ها و کمالات، اختیاری می‌باشند. وجودی است که هیچ‌گاه زمین خالی از آن نبوده است. کمال و ترقی نظام اسلامی، در گروی پیروی از رهنمون‌های امام معصوم (ع) و بودن وی در جایگاه و مقام اثباتی خویش و معرفت و شناخت کامل مردم از شخص امام و مقام امامت است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۳)، "الشفاء، الاهیات"، قم، دفتر نشر کتاب.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵)، "لسان العرب"، قم، ادب الحوزه.
۴. ایچی، عضالدین عبدالرحمن (۱۳۲۵)، "شرح المواقف"، ج ۸، تصحیح محمد بدرالدین، مصر، مطبعه السعاده.
۵. حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۲۲)، "كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد"، تحقیق و تعلیق علامه حسن زاده آملی، قم، موسسه النشر الاسلامی.
۶. سالاری‌راد، معصومه (۱۳۶۸)، "ائمه اطهار (ع) صراط مستقیم الهی در اتحاد و انسجام انسان‌ها"، همایش بین‌المللی اتحاد ملی و انسجام اسلامی، تهران، سازمان مرکزی دانشگاه پیام نور.
۷. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۸۰)، "مجموعه مصنفات"، ج ۲، تصحیح هانری کرین، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۸. صدرالمتالهین شیرازی، محمد (۱۳۶۶)، "الشواهد الربوبیه"، ترجمه جواد مصلح، تهران، انتشارات سروش.
۹. _____ (۱۳۶۷)، "شرح اصول کافی"، (کتاب فضل العلم و کتاب الحجّه)، تصحیح محمد خواجه‌ای، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۰. _____ (۱۳۷۰)، "شرح اصول کافی"، تصحیح محمد خواجه‌ای، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۱. _____ (۱۳۸۰)، "تفسیر القرآن الکریم"، ج ۶، تصحیح محمد خواجه‌ای، قم، بیدار.
۱۲. _____ (۱۳۸۷ ق)، "الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه"، قم، المکتبه المصطفویه.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۶)، "المیزان فی تفسیر القرآن"، ترجمه سیدمحمد باقر موسوی همدانی، قم، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
۱۴. _____ (۱۳۷۹)، "نهایه الحکمه"، ج ۱، ترجمه و شرح علی شیروانی، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۱۵. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (بی‌تا)، "الرسائل العشر"، قم، موسسه النشر الاسلامی.
۱۶. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۴۰۵)، "تألیف المحصل"، بیروت، دارالاضواء.
۱۷. عزیزی، حسین و دیگران (۱۳۸۵)، "اندیشه اسلامی ۳"، تهران، انتشارات پیام نور.
۱۸. فیرحی، داوود (۱۳۷۸)، "قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام"، تهران، نشر نی.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۱ ق)، "اصول کافی"، ج ۱، بیروت، دارالتعارف.
۲۰. _____ (بی‌تا)، "اصول کافی"، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی.

۲۱. لاهیجانی، محمد باقر (بی‌تا)، "شرح نهج البلاغه"، بی‌جا.
۲۲. یثربی، سید یحیی (۱۳۷۸)، "فلسفه امامت از منظر صدر"، فصل‌نامه قیاسات، شماره ۱۱ و ۱۰، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۳. یزدی مطلق، محمود و دیگران (۱۳۸۱)، "امامت پژوهی"، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.